

در گذرگاه تاریخ

پارادوکس

www.ketab.ir

نویسنده

سرتیپ دوم ناجا؛ منصور مهتاش

سال چاپ ۱۴۰۰



سرشناسه : مهتاش، منصور، ۱۳۲۰-

- عنوان و نام پدیدآور : در گذرگاه تاریخ؛ پارادوکس/ نویسنده منصور مهتاش؛
ویراستار راضیه یاقوت.
مشخصات نشر : استهبان: ستیان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری : ۲۲۸ ص.: مصور، نمونه؛ ۵/۱۴ × ۵/۲۱ س.م.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۳۳-۷۴-۹
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
عنوان دیگر : پارادوکس.
موضوع : مهتاش، منصور، ۱۳۲۰- -- خاطرات
موضوع : پلیس-- ایران -- خاطرات
موضوع : Police -- Iran -- Diaries
موضوع : پلیس-- ایران-- تاریخ
موضوع : Police -- Iran-- History
رده بندی کنگره : HV۸۲۴۲/۵۶
رده بندی دیویی : ۳۶۳/۲۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۷۶۶۵۲۱۷
اطلاعات رکورد : فیپا
کتابشناسی :



انتشارات سته بان
SETAHBAN

عنوان: در گذرگاه تاریخ؛ پارادوکس

نویسنده: سرتیپ دوم ناجا؛ منصور مهتاش

ویراستار: راضیه یاقوت

طراح جلد: عباس رحیمی

چاپ نخست: ۱۴۰۰

ناشر: انتشارات سته بان، استان فارس، استهبان، خیابان میثم،

پلاک ۱۰

کدپستی: ۷۴۵۱۸۳۳۳۶۴

تلفن: ۰۷۱۵۳۲۲۸۶ و ۰۹۳۷۲۷۷۲۹۱۲

پست الکترونیک: setahban.publication@gmail.com

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۰۳۳-۷۴-۹ ISBN:

قیمت: ۵۰۰۰۰۰ ریال

دیباچه

خاطرات پر جذبه و پر ماجرا و نیز متن روان و پرهیز نویسنده (صاحب خاطرات) از شاخ و برگ‌های غیر ضرور، خواننده را با راوی می‌دواند و او را تشنه‌ی انتهای ماجرا می‌سازد. شاید به همین دلیل بود که نگارنده‌ی این یادداشت، کتاب را در دو نوبت دو ساعته با اشتیاق مطالعه کرد.

این خاطرات زیبا و معمولاً تازه، مسئولیت خطیر یک پلیس وظیفه‌شناس را به خوبی نشان می‌دهد. نکته جالب این نوشتار آنست که یک روایت از دو برهه‌ی تاریخی است: قبل از انقلاب اسلامی و بعد از پیروزی انقلاب.

نویسنده‌ی محترم که از فرماندهان و دوستان این حقیر است، صادقانه نقطه‌های ضعف و قوت را گفته است و این تجربه‌ی ارزشمند می‌تواند تابلویی باشد که از تکرار خطاها و کاستی‌ها جلوگیری نماید.

و اما بعد :

مشی و مرام خدمتی امیر سرتیپ مهتاش در آن سال‌ها که رئیس شهربانی (ناجا) در استان همدان بود، برای بنده واقعاً فراموش ناشدنی است.

صراحت لهجه، صداقت، مهربانی و تعامل مثبت و سازنده با
همه‌ی همکاران در هر رده و رتبه و نیز تحکیم نظم و تأکید بر
اجرای صحیح مقررات با چاشنی مهم ادب و نزاکت اخلاقی در
برخورد با پرسنل و شهروندان از ویژگی‌های مدیریتی و اخلاقی وی
بود.

از یادگارهای او در همدان، تربیت جوانان مشتاق و جمعی
پرسنل در رشته ورزشهای رزمی (کاراته) بود که آثار مثبت آن در
پرسنل به ویژه در جامعه ورزشی مشهود بود و هست.

وظیفه است از خدمات پر شمار آن پیشکسوت گرامی تشکر
کنم و برای او توفیق و سلامت بیش از پیش آرزو نمایم.

علی اصغر حمدیه

فروردین ۱۴۰۰

همدان

فهرست

پیشگفتار ۱۲

فصل یکم ۱۶

مختصری از دوران دبستان و دبیرستان

فصل دوم ۲۰

شروع خدمت پلیسی قبل از انقلاب

دانشگاه پلیس سال ۱۳۴۲

فصل سوم ۲۷

اداره‌ی کل امور مالی

فصل چهارم ۳۷

باشگاه افسران شهربانی سال ۱۳۵۱

فصل پنجم ۴۳

پیروزی انقلاب

فصل ششم ۴۹

بندرعباس (گمبرون)، سال ۱۳۵۹

فصل هفتم ۶۲

شهربانی استان زنجان (خمسه) اول زمستان ۱۳۶۰

فصل هشتم ۷۲

شهربانی قم (گمندان) سال ۱۳۶۲

فصل نهم ۹۱

اداره‌ی کل زندان‌ها سال ۱۳۶۳

فصل دهم ۱۰۷

شهربانی استان بوشهر (لیان) سال ۱۳۶۵

فصل یازدهم ۱۱۸

شهربانی استان همدان (هگمتانه) سال ۱۳۶۷

فصل دوازدهم ۱۶۳

همراه خانواده راهی تهران

فصل سیزدهم ۱۶۸

پلیس تهران، سال ۱۳۶۹

فصل چهاردهم ۱۷۴

ادغام دوازدهم فروردین سال ۱۳۷۰

فصل پانزدهم ۱۸۳

استعفا از جانشینی فرماندهی ناحیه‌ی انتظامی تهران بزرگ

فصل شانزدهم ۱۹۴

ستاد فرماندهی منطقه انتظامی مشهد (سناباد) سال ۱۳۷۱

پیشگفتار

اول او اول بی ابتداست آخر او آخر بی انتهاست

شروع به کار نویسندگی و نوشتن خاطرات سال‌ها قبل، کاری که تاکنون هرگز انجام نداده‌ام، به نظرم خیلی ساده نمی‌آید.

انگیزه‌ی اصلی این کار در حقیقت جرقه‌ای بود که چند سال پیش در دبی (کنسولگری آمریکا) در ذهنم زده شد. آن روز برای دریافت مدارک قبولی اقامتم به سفارت آمریکا در دبی رفته بودم. آخرین پرسش مسئول مربوطه این بود که: شغل شما آزاد بوده؟ گفتم در ده سال گذشته بی. بی. سی. پرسید یعنی قبلاً شغل دیگری داشتید؟ گفتم آری، افسر پلیس بوده‌ام. وی یکه خورد و در حالیکه قصد خروج از پشت گیشه را داشت گفت لطفاً منتظر بمانید و خارج شد.

بعد از چند دقیقه کاردار سفارت که خانمی بود ایرانی تبار و فارسی را از من بهتر صحبت می‌کرد وارد گیشه شد. پس از سلام و احوالپرسی معمول و معرفی خود، از من خواست که مشاغل من از بدو ورود تا پایان خدمت در سازمان پلیس را روی برگه‌ای که به دستم داد بنویسم. این کار را انجام دادم. یک صفحه پر شد.

خانم کاردار پس از خواندن سوابق کاری‌ام، سرش را بلند کرد و با لبخندی گفت: شما که همیشه رئیس بوده‌اید. به طنز اما در واقع

جدی گفتم: یکبار معاون بودم ولی رئیس نمی دانست بالاخره او رئیس است یا من.

هر دو خندیدیم و بعد ادامه داد: متأسفانه فعلاً نمی توانم مدارک قبولی اقامت شما را تحویل‌تان بدهم چون لازم است در مورد مشاغل شما بررسی دقیق‌تری انجام شود و انتظار دارم شما فکر نکنید در آمریکا نوع دوستی و انسانیت و دموکراسی وجود ندارد و ما می‌خواهیم به جهت مشاغل گذشته، شما را از دیدار با فرزند و نوه‌تان محروم کنیم. این یک روال اداری است که مربوط به سازمان ما نمی‌شود و تشکیلات دیگری در این زمینه تحقیق می‌کنند و حداکثر شش ماه طول خواهد کشید.

در پاسخ به او گفتم: فعلاً که مرا از دیدار فرزند و نوهام محروم کردید و حواله به شش ماه آینده دادید تا ببینیم آینده چه می‌شود. در خاتمه گفتگو، خانم کاردار یک سؤال خصوصی از من کرد و پرسید: شما چگونه توانستید در دو نظام متفاوت پادشاهی و جمهوری اسلامی در شغل پلیسی خدمت کنید؟

سؤالی که مرا به تأمل واداشت تا شاید در آینده فکری بکنم برای پاسخی درخور و واقعی که هم خودم راضی باشم و هم جواب درستی باشد برای تمام کسانی که این سؤال را از من داشته و یا خواهند داشت.

گرچه جوابم به کاردار در آن فرصت کوتاه غیر از این نبود و گفتم: اگر بخواهم پاسخ کامل و قابل باوری به شما بدهم به اندازه یک کتاب باید برایتان صحبت کنم ولی خلاصه‌ی قابل قبول آن اینست که به نظر من پلیس در تمام جوامع تقریباً وظایف مشابهی دارد و آن حفاظت از جان و مال و ناموس مردمی است که در حوزه استحفاظی‌اش زندگی و کار می‌کنند و یا تردد دارند. من هم در دو نظام متفاوت مورد سؤال شما، در چهارچوب همان قانون عمل کردم. هم اجازه ندادم و هم اجازه نخواستم که غیر از این عمل شود. اگر پست و مقامی را با «بله قربان»، «امر بفرمایید» و «هرچه شما دستور بدهید» به دست آوریم و برای حفظش، هرگونه امر و نهی و دخالت‌های بی‌جا و بی‌ربط یا بی‌عدالتی را در حوزه مسئولیت خود بپذیریم، گمان نکنیم که ما لایق آن پست و مقام بوده‌ایم.

به هر حال به خواست و تشویق همسر و دیگر دوستان به ویژه در پاسخ تکمیلی به سؤال کاردار سفارت آمریکا در دبی، با نبود حوصله و فقدان استعداد در نویسندگی، تصمیم گرفتم چند ورقه‌ی از خاطراتم را به رشته‌ی تحریر درآورم.

در این مجموعه خاطرات، نود و نه درصد نوشته‌هایم بر محور رویدادهای واقعی است و سعی کرده‌ام قضاوت بدی نسبت به اشخاص نداشته باشم چرا که باور دارم انسان نیامده است دیگران را قضاوت کند؛ آمده است در حد توانش، مخلوقات درمانده‌ی خدا

را یاری نماید. غیر از این راهی مؤثرتر برای فلاح و رستگاری نیافته‌ام.

و اکنون این اوراق می‌تواند پاسخگوی سؤالی باشد که چگونگی خدمت در دو نظام متفاوت را به چالش می‌کشد.

سرتیپ دوم ناجا؛ منصور مهتاش

کالیفرنیا - آپریل ۲۰۱۸

www.ketab.ir